

## هستی‌نوعی *Gattungswesen*

در آغاز سده نوزدهم، فیلسوفان، شاعران و هنرمندان (به ویژه رمانتیکها) علیه جهانی که در آن همه چیز به کالا تبدیل شده و انسان چندپاره شده و ارزش او تا حد کارآیی یک شیئی کاهش یافته، اعتراض داشتند و مدام در مورد جدایی انسان از گوهرش بحث میکردند. نمونه‌ی مشهور در سخن فلسفی، مفهوم «هستی‌نوعی» لودویگ فوئرباخ است که به گمان او انسان مدرن در زنده‌گی اجتماعی از گوهر خود دور مانده و فردگرایی حتی این نکته را هم از چشمها پنهان کرده است. او مینوشت که انسان «هستی‌نوعی» خود را از یاد برده و در نتیجه به تواناییهای خود بی‌باور شده است. تعریف او از هستی‌نوعی آن نحوه‌ی زنده‌گی خوانا با گوهر انسان است. به نظر فوئرباخ بیگانه‌گی انسان از گوهرش جایی اوج میگیرد و در نتیجه بهتر قابل فهم است که بیگانه‌گی دینی مطرح شود. این جا، انسان تواناییهای خود را که ناشی از هستی‌نوعی اوست، به خدا که از نظر فوئرباخ آفریده‌ی انسان است، به عنوان هستی‌متعالی نسبت میدهد. هگلی‌های جوان معنای مفهوم نوع یا ژانر (*Gattung*) را در نقادی دین فوئرباخ و نیز دیوید اشتراوس مییافتند. اشتراوس معتقد بود که در شریعت مسیح فرد در تقابل با «نوع انسان» مطرح شده است. او نیز چون فوئرباخ مفهوم انسان‌نوعی یا مفهوم کلی انسان را بیش از هر چیز نمایانگر گوهر انسان میدانست. انسان به این دلیل که به انسانیت تعلق دارد انسان است. گوهر آدمی گوهری نامتناهیست. اما هر فرد انسان متناهیست. در نتیجه ما باید انسانیت راستین هر انسان را بیابیم. در این راه خواست (اراده)، خرد و قلب هرکس نمایانگر تعلق اوست به نوع انسان.

مارکس جوان انسان را «مجموعه‌ی نیروهای نوعی» میدید (م: ۳: ۲۷۵). او میگفت که انسان فقط و به ساده‌گی یک هستنده‌ی طبیعی نیست، بل یک هستی‌نوعیست که بر اساس همین منش نوعی خود عمل میکند (م: ۳: ۳۳۷). در نتیجه، مارکس در آغاز کار فکریش مفهوم فوئرباخ از «هستی‌نوعی» را بدون انتقاد، در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ به کار برد. اما در بحث بیگانه‌گی اساس کار خود را بر آن استوار نکرد. او نگفت که انسان نسبت به هستی‌نوعی خویش بیگانه شده است، بل به یاری مفهوم «کار بیگانه» بحث تازه را آغاز کرد (م: ۳: ۲۷۷). بیگانه‌گی نه دوری انسان از گوهر انسانی اش بل زنده‌گی

او بر زمینه تعیین کننده مناسبات اجتماعی و تولیدی معینست. میتوان گفت که تفاوت میان انسان چون فرد و انسان گروهی و جمعی بی که در مسأله یهود مطرح شده، نیز از جمله نخستین نشانه های نقدِ مارکس از مفهوم هستی نوعی است، که «امر اجتماعی» را به منزله نوع معرفی میکند. کمونیزم آن موقعیت تاریخی بیست که در آن گردآمدن تولید کننده گان همبسته، شرط رهایی هر فرد را ممکن میکند.

موسی هس در گوهر پول (۱۸۴۳) مسأله نوع را در تحلیل تمایز میان انسان همچون انسان خصوصی یا شخصی و انسان همچون «هستنده بی همه گانی» (*Gemeinwesen*) پیش کشید. مارکس متأثر از این بحث میگفت که حقوق سیاسی دموکراتیک مدرن فقط متوجه فرد انسان است و نه انسان همچون موجودی متعلق به نوع انسان. حق یک آدم مطرح میشود و گویی حقوق هر فرد سرانجام حقوق مجموعه خواهد بود. اما این جا میان حق سیاسی و حقوق اجتماعی تفاوت وجود دارد. انسان چون موجودی نوعیست همواره فراتر از فردیت خود میرود. تعلق او به جمع محدودیتهایی در کار فردی او ایجاد میکند. انسان به صورت فردی مستقل و دارای خودرایی نیست (*Selbständigkeit*) (م: ۳: ۱۶۴). از این رو مارکس به دنبال هس میان انسان نوعی و جامعه این همانی قایل میشد. در جامعه است که نیروهای راستین انسان تحقق مییابد. در این برداشت فوئرباخ، هس و مارکس گوهر آدمی چونان امری ذات باورانه مطرح شده و غیرتاریخیست. گویی هر آدمی در هر دوره تاریخی دارای همین گوهر نوعیست. اگر چنین برداشتی ممکن شده به این دلیل است که فراشد تاریخ همچون فراشدی فرجام شناسانه در نظر گرفته شده که فراشد تحقق گوهر و ذات انسان است. در نتیجه، تاریخ هم تاریخ جهانیست. در دست نوشتههای ۱۸۴۴ از «تاریخ جهانی» یاد شده، و البته بحث از هگل و اشاره هم به اوست (م: ۳: ۳۴۰).

مارکس در «نهاده هایی درباره فوئرباخ» مفهوم ذات باورانه هستی نوعی را به کلی رد کرد. او در «نهاده ششم» نشان داد که انسان گوهری تجریدی و فراتاریخی ندارد، بل گوهر انسان مجموعه مناسبات اجتماعی و تاریخی بیست که در آنها شکل گرفته است، فرد را نباید حامل تجریدی نهایی یعنی نوع دانست، برعکس، مناسبات اجتماعی به طور تاریخی تعیین کننده فهم انسان است و طرح گوهر و هستی نوعی از بیگانه گی

اندیشه فلسفی نسبت به واقعیت نتیجه میشوند. «نهاد هابی درباره فوئرباخ» و ایدئالوژی آلمانی نقادی رادیکالی به انسانگرایی فوئرباخ محسوب میشوند و مفهوم او را از انسان نوعی و هستی نوعی بی اعتبار میکنند. در آثاری که مارکس از آن پس نوشت مناسبات اجتماعی جایگاه شکلگیری تعریفهای تاریخی از انسان معرفی شدند. او چندبار تکرار کرد که این مناسبات پیشنهادی های مشخص هر تعریف از انسانیت محسوب میشوند. این سان نقد فلسفه که در خانواده مقدس آغاز شد و در ایدئالوژی آلمانی پیش رفت، به طور ضروری به نفی نظریه مفهوم هستی نوعی منجر شد.

برخی از ناقدان بر این باور اند که به رغم این همه، مارکس همواره برداشتی از «انسان کامل» داشت، هستند یی که در جامعه کمونیستی آینده پدید خواهد آمد. میگویند که مارکس در این خیالپردازی هم با روشنگران و سوسیالیستهای آرمانشهری شریک بود. به قول ارنست فیشر: «اندیشه مارکس در جریان زنده گی او شکلهای بسیار متنوعی به خود گرفت اما آنچه به عنوان آغازگاه فکری اش مطرح شد تا پایان کارش هم باقی ماند و آن امکان دستیابی به انسان کامل بود». مارکس در پایان زنده گیش در یادداشتی درباره آدلف واگنر اقتصاددانی که در آن زمان تا حدودی شهرت داشت (و امروز به کلی از یاد رفته) نوشت: «خاستگاه روش تحلیلی من انسان نیست. بل دورانی اجتماعی بیست که در پیکر اصطلاحهای اقتصادی تعریف میشود. این روش به طور کامل با روش استادان دانشگاههای آلمان تفاوت دارد». این عبارت از نظر لویی آلتوسر بسیار مهم است. زیرا به گمان او به تمامی بدفهمی هایی که مارکس جوان و انسانگرایی پیرو فوئرباخ، موجب آنها شده بود، پایان میدهد. اما دشوار بتوان قبول کرد که متن کوتاه مارکس در بحث از آدلف واگنر در بر دارنده حقیقتی روش شناسانه و مفهومیست که سبب میشود ما درکی درست از مارکس دانشمند بیابیم، اما همین حقیقت در حجم عظیم نوشته های قبلی مارکس به روشنی مطرح و بیان نشده بود. انبوهی از نوشته های مارکس وجود دارند (از جمله گروندریسه) که چنان ادعایی را نفی میکنند. با وجود این باید انصاف داشت و این توجه مارکس به انسان را نه به عنوان خیالپروری درباره جامعه کمونیستی آینده، بل تدقیق مفهوم گوهر انسان همچون مجموعه مناسبات اجتماعی و تاریخی دانست و این را برجسته کرد. این نکته راهنمای روش شناسانه کار مارکس شد و نه تصویرهایی خیالی و رویایی از انسان آینده. تصویرهایی که حتی ناقد بزرگ فلسفه

و اندیشهٔ مدرن یعنی نیچه هم، پس از مارکس، گرفتار آن شده بود. او با طرح «ابرانسان» در برابر «واپسین انسان» به دام خیالپروری افتاده بود.

پایان واژه نامهٔ فلسفی مارکس.

رفقا، دوستان و هم‌زمان

سایت نهضت آیندهٔ افغانستان، به ادامهٔ واژه نامهٔ فلسفی مارکس، کار نشرِ گاهنامهٔ فلسفی را که شامل پنج دوره است آغاز مینماید.

## گاهنامهٔ فلسفی

دورهٔ یکم: فلسفهٔ کارل مارکس

را در روزهای آینده میخوانید!!!

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)